جلسه 034

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی‌الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی‌القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیةالله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصِّدِّيقَةِ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمِّ أَحِبَّائِكَ وَ أَصْفِيَائِكَ الَّتِي انْتَجَبْتَهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ ظَلَمَهَا وَ اسْتَخَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ الثَّائِرَ اللَّهُمَّ بِدَمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَئِمَّةِ الْهُدَى وَ حَلِيلَةَ صَاحِبِ اللِّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةَ عِنْدَ الْمَلَإِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا صَلَاةً تُكْرِمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقِرُّ بِهَا أَعْيُنَ ذُرِّيَّتِهَا وَ أَبْلِغْهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ».

تا کجا خواندیم؟ ظاهراً الاشکال الثالث بله؟

س: بله.

ج: «الإشکال الثالث

«إنّ التمسک بهذه العمومات و الاطلاقات من قبیل التمسک بالدلیل فی الشیهة المصداقیة لمخصّصها و مقیّدها و هو باطل». در اشکال اول این بود که تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه خود دلیل است. حالا به دو بیان که یا بگوییم صدق بیع نمی‌کند، صدق عقد نمی‌کند، تجارت نمی‌کند که در بیان اول بود. یعنی مشکوک است که صدق می‌کند یا نه. بیان دوم این بود که نه، بیع و تجارت و امثال آن‌ها همان معنای عرفی را دارد منتها شارع یک قیدی به آن زده و با توجه به این قید موضوع شده یک امر مقیّد و الان ما نمی‌دانیم این امر مقیّد در این موارد صادق است یا صادق نیست؟ فلذا است تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه خود دلیل می‌شود. این بیان سوم می‌گوید نه، ما چنین دلیل لبّی‌ای نداریم. نه شارع تقیید کرده، دست‌کاری کرده این الفاظ را، این عناوین را و نه یک چنین مطلب مغروس در اذهان دلیل لبّی مکتنف بی‌کلامی نداریم. این‌ها نیست. بله، یک سلسله ادله داریم که از آن‌ها استفاده می‌شود که باید شخص اختیار معامله را داشته باشد. سلطه بر انجام معامله را داشته باشد. مثل «لَا يَجُوزُ بَيْعُ مَا لَيْسَ يَمْلِك»، کسی که مالک یک چیزی نیست نمی‌تواند آن را بفروشد. این یک دلیل منفصل است. خب «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْع‏» را «تِجارَةً عَنْ تَراض‏» را این دلیل منفصل تقیید می‌کند. مثل این‌که مولا گفته «اکرم کل عالم» به یک دلیل منفصلی فرموده «لا یجوز اکرام العالم الفاسق» خب این یک دلیل منفصل است. در مواردی که ما یک دلیلی داریم، یک عامی داریم، یک مطلقی داریم، بعد یک مقید و مخصّص منفصلی داریم، اگر در یک مصداقی شک کردیم که آیا این هم از تحت عام خارج شده یا نه؟ یعنی صدق عنوان عام یا مطلق بر او محرز است. شک‌مان در این است که آیا به‌واسطه آن مخصّص یا مقیّد از تحت عام به اراده جدّی مولا خارج هست یا خارج نیست؟ مثلاً در همین مثال: «اکرم کل عالم» آن دلیل آخر آمده منفصلاً گفته «لا تکرم العالم الفاسق» حالا یک شخصی است که نمی‌دانیم. عالم بودنش را می‌دانیم. چون عالم بودنش را می‌دانیم پس این‌که مصداق «اکرم کل عالمٍ» باشد در این شک نداریم. مصداق خودش. اما نمی‌دانیم فاسق هست یا فاسق نیست. حالت سابقه‌اش هم برای ما معلوم نیست. خب در این‌جا شبهه مصداقیه کی می‌شود؟ «لا تکرم العالم الفاسق» می‌شود. اگر «لا تکرم العالم الفاسق» این را بگیرد در لوح واقع، این از تحت «اکرم کل عالم» خارج است. اگر این را نگرفته باشد خب از تحت «اکرم کل عالم» خارج نیست و او می‌آید. این‌جا محل کلام واقع شده که آیا در این موارد تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه مخصّص دلیل، مقیّد دلیل، شبهه مصداقیه خود دلیل نیست. شبهه مصداقیه مخصّص و مقیّد است که منفصل هم هست. این‌جا تمسک به دلیل جایز است یا جایز نیست؟ دو قول در مسئله هست. عده‌ای فرمودند لایجوز که مستشکل هم جزء آن‌ها است که می‌گوید لایجوز. عده‌ای هم فرمودند در این موارد یجوز. چرا؟ آن یجوزی‌ها این‌جوری می‌گویند. می‌گویند آقا، از حجت به لاحجت که نمی‌شود دست برداشت. این «اکرم کل عالم» الان این آقا را می‌گیرد چون این عالم است دیگه. آن «لا تکرم العالم الفاسق» اصلاً ما نمی‌دانیم این را می‌گیرد یا نه؟ چون او تمسک به آن دلیل در شبهه مصداقیه خودش است. پس آن «لا تکرم العالم الفاسق» حجت نیست در این. اما این‌که دارد می‌گیرد او را پس این حجت است، آن لاحجت است و این. یا این‌که حالا بعداً هم گفته می‌شود بعضی‌ها تفصیل دادند مثل شهید صدر قدس سره علی ما فی‌البحوث، تفصیل دادند که گاهی شبهه مفهومیه است گاهی شبهه مصداقیه است. ایشان در شبهات مفهومیه تمسک به دلیل در عام یا مطلق را جایز دانستند. حالا بنابراین این مستشکل در این‌جا می‌گوید که چون ما چنین ادله‌ای داریم پس مقام می‌شود از قبیل تمسک به دلیل در شبه مصداقیه‌ی مخصّص و مقیّدش، و هذا باطل و لایجوز.

س: دلیل لایجوزیون چیه؟

ج: لا یجوزیون؟ بله، این هم یک ادبیات ویژه‌ای است دیگه. لا یجوزیون به قول حضرت‌عالی می‌گویند که این دلیل منفصل دوتا بیان دارند که دیروز شاید یا پریروز شاید اشاره کردم به این دو دلیل. آن‌ها می‌گویند (شاید آن توی درس اصول بوده. بله)، آن‌ها این‌جوری می‌گویند. می‌گویند آقا، این دلیل خاص مخصّص و مقیّد ولو منفصل باشد این‌ها عنوان می‌دهند به آن عام، به آن مطلق، یعنی مثلاً وقتی گفت «اکرم کل عالم»، آن‌ها این‌جوری می‌گویند. می‌گویند درحقیقت بازگشت به همان تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه خود دلیل می‌شود. بازگشتش به آن خواهد شد. چرا؟ برای این‌که وقتی گفت «اکرم کل عالم» همین متکلم بعداً گفت «لا تکرم الفسّاق من العلماء» پس وقتی آن را گفت ما می‌فهمیم آن‌جایی که گفته «اکرم کل عالم» درواقع موضوع چیه؟ «اکرم کل عالم عادل» یا «اکرم کل عالم لا یکون فاسقاً یا غیر الفاسق» درست؟ حالا اختلاف هم این‌جا مهم است این‌ها. چون اگر بگوییم عنوان وجودی می‌آید یک اثری دارد، بگوییم عنوان عدمی می‌آید، برای احراز موضوع به‌واسطه استصحاب این دوتا تفاوت می‌کنند. خب پس بنابراین آن شد چی؟ به قرینه این آن شد «اکرم کل عالم» می‌فهمیم یعنی «اکرم کل عالم غیر فاسق» یا «اکرم کل عالم عادل» خب آقا این الان نمی‌دانیم که عالم عادل هست یا نیست؟ پس او می‌گوید ولو مخصّص منفصل باشد، ولو مقیّد منفصل باشد اما از ناحیه او یک عنوانی داده می‌شود توی مراد جدی مولا، می‌فهمیم مراد جدی‌اش این است. مقصودش از این حرف این است. وقتی مقصودش از این حرف این شد، الان تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه خود دلیل. این یک کلام است. بعضی ممکن است این‌جوری می‌گویند. می‌گویند وقتی که ما مقیّد و مخصّص و منفصل داشتیم حجیّت عام تضیّق پیدا می‌کند. حجیّت عام در مواردی می‌شود که آن عنوانِ صادق نباشد. اگرچه نمی‌گوییم از آن‌جا یک قیدی، یک وصفی می‌آید می‌خورد به این، این را نمی‌گوییم. ولی می‌گوییم حجیّت «اکرم کل عالم» در چه دایره‌ای می‌شود؟ در آن‌جایی می‌شود که او نباشد. فلذا تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه‌ی حجیّتش است نه خودش. و این‌ها با هم تفاوت‌هایی دارد و این‌ها آثاری دارد که در فقه از آن استفاده می‌شود. حالا حرف این آقا این‌جا این است. «ان التمسك بهذه العمومات و الاطلاقات» این از قبیل تمسک به دلیل است در شبهه مصداقیه مر مخصّص و مقیّد دلیل «و هو»، این تمسک در این شبهه این‌چنینی باطلٌ.

توضیح ذلک:

«الف: إنّ المستفاد من مجموع النصوص الشرعیة کقوله علیه‌السلام علی المحکی فی مکاتبة الصفار: «لَا يَجُوزُ بَيْعُ مَا لَيْسَ يَمْلِك‏»، بنابر یک قرائت. یا «مَا لَيْسَ يُمْلَك» بنابر یک قرائت دیگر. «مَا لَيْسَ يَمْلِك» یعنی چیزی که مالک او نیست. مثل این‌که مال مردم را می‌خواهد بفروشد. دزد مال مردم را می‌خواهد بفروشد، غاصب مال مردم را می‌خواهد بفروشد یا کسی که اشتباه کرده، خیلی کرده مال دیگری مال خودش است. این ما لا یَملِک است. اگر ما لا یُملَک بخوانیم یعنی لا بیع در چیزی که قابلیت برای تملک را ندارد. مثل خنزیر مثلاً، مثل شراب مثلاً. لا یُملَک بخوانیم یعنی به ملکیت در نمی‌آید. این یک معنای دیگر است. اگر لا یَملِک بخوانیم که حالا این‌جا می‌خواهیم لا یَملِک می‌خواهد این شخص بخواند که دارد اشکال می‌فرماید به این‌که پس... می‌گوید آقا، کسی می‌تواند چیزی را بفروشد که مالکش باشد. یعنی صاحب اختیارش باشد. یا به این‌که ملکش باشد یا ولیّ‌اش باشد یا وکیلش با شد یا قیّمش باشد یا وصیّ‌اش باشد و امثال ذلک. خب این یک دلیل منفصله. و هم‌چنین «ما ورد فی ابواب الوکالة» روایاتی که وارد شده در ابواب وکالت و ولایت اولیاء و غیر این‌ها از ابوابی که متعلّق است به تصرفات مالیه. از آن روایات ما چه می‌فهمیم؟ می‌فهمیم «اشتراط الأهلیة الشرعیة فی صحة المعاملات» می‌فهمیم که اهلیت شرعیه در صحت معاملات لازم است. چون آن‌جا فرمود آن‌که مالکش نیستی، صاحب اختیارش نیستی نمی‌توانی بفروشی. آن روایت. آن‌جایی که فرموده... باب وکالت درست کرده، باب ولایت درست کرده،؛ باب وصایت درست کرده، باب قیمومیت درست کرده، از این‌ها هم می‌فهمیم که پس بنابراین ...، و الا اگر نه، هر کسی مال هر کسی می‌فروشد؟؟13 برای چی؟ از این روایات، از این مجموعه این ابواب هم می‌فهمیم که معلوم می‌شود تصرفات باید در إطار تحقق یکی از این عناوین باشد. که یا مالک باشی یا اگر نیستی مالک؛ وکیل باشی از طرف مالک. یا اگر وکیلش نیستی ولیّ‌اش باشی. یا اگر نه، وصیّ باشی، یا اگر این نیست حاکم باشی، ولایت حاکم را بگیری. و و و همین‌طوری. این‌که این عناوین در شرع تشریع شده، در بین عقلاء تشریع شده این نشان می‌دهد که کسی می‌تواند معامله انجام بدهد که اهلیت برگزاری آن معامله را داشته باشد. یک دلالت درحقیقت اصطیادی از این ابواب. این مجموع این ابواب را که انسان نگاه می‌کند یک مدلول این‌چنینی از آن‌ها اصطیاد می‌شود. پس هم این روایت شریفی که «لَا يَجُوزُ بَيْعُ مَا لَيْسَ يَمْلِك‏»، اگر این‌جوری بخوانیم. که متأسفانه در اثر این‌که سماع و قرائت این‌ها دیگه مهجور شده، از بین رفته، ما نمی‌دانیم الان باید چه جور بخوانیم. آن‌موقع‌ها جیراً بعد جیر، چون به استماع و قرائت بوده، این از آن راوی اصیلی که از امام شنیده بوده او می‌گفت که امام این‌جوری فرمودند. یعنی می‌خواند. می‌گفت امام مثلاً یَملک فرمود یا یُملَک. این به بعدی منتقل می‌شد، بعدی به بعدی منتقل می‌کرد و این چون دیگه متروک شده، الان ما خیلی جاها هست گیر می‌کنیم. یَملک بخوانیم؟ یا یُملَک بخوانیم؟ مردد می‌شویم. حالا ...

س: موجب اجمال در آن نمی‌شود؟

ج: چرا، جاهایی موجب اجمال می‌شود حالا بنابراین‌که باشد دیگه، حالا ممکن است کسی قرائنی اقامه بکند بر این‌که یَملِک است مثلاً.

س: حاج آقا، مقیّد لفظی می‌شود این‌جوری؟

ج: بله، بله، مقیّد لفظی می‌شود. «و ما ورد» در ابوابی که گفتیم. از همه‌ی این‌ها چی استفاده می‌شود؟ «اشتراط الأهلیة الشرعیة فی صحة المعاملات فالعمومات و الاطلاقات الواردة فی ابواب المعاملات» این‌ها همه‌شان «مخصصة» اگر عمومات باشند. «أو مقیّدة» اگر اطلاقات باشند. «بما یستفاد من مجموع هذه النصوص» که ما یستفاد عبارت است از اهلیت شرعیه. این من بیان آن ما را می‌کند. «و لو لم نقل بما مرّ فی الاشکال الثانی من الانصراف الذاتی إلیها». اگرچه آن حرفی را که در اشکال دوم گفتیم. که اشکال دوم چی می‌گفتیم؟ می‌گفتیم اصلاً صرف نظر از ادل منفصله و ادله لفظیه منفصله می‌گفتیم در، تقریب اول می‌گفتیم وقتی شارع دارد می‌گوید «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْع‏» انصراف دارد به بیعی که خودش قبول دارد. یا در آن بیان دوم می‌گفتیم که تقیّد ارتکازی است به این‌که بله، البیع الصادر من الاهل دارد موضوع قرار می‌دهد. آن‌ها را می‌گفتیم انصراف ذاتی دارد. توی این اشکال سوم این حرف‌ها را نمی‌زنیم. می‌گوییم نه، نه آن مطلب اول درست است، نه مطلب دوم درست است ولی چون ما به روایاتی که مراجعه می‌کنیم، به ادله شرعیه مراجعه می‌کنیم می‌بینیم مقیّد وجود دارد. مقیّد منفصل وجود دارد. خب حالا که مقیّد منفصل وجود داشت، حالا می‌گوییم آقا، آمد بانک معامله کرد. می‌گوییم، فروخت یک چیزی را یا یک چیزی را خرید. می‌گوییم آقا ما نمی‌دانیم که این اهلیت دارد. این یجوز «لَا يَجُوزُ بَيْعُ مَا لَيْسَ يَمْلِك» شاملش می‌شود؟ نمی‌شود؟ پس بنابراین تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه مخصّص می‌شود. می‌گوییم لعلّ شارع قبول ندارد که این یَملِک است. بانک می‌گوییم نه. صندوق فلان، شاید شارع قبول نداشته باشد که این یملک است، مالک می‌شود. یا مالکیت دارد. یعنی اختیار تصرفات دارد. شاید شارع قبول ندارد. پس بنابراین بعد از این تخصیص و بعد از این تقیید نمی‌توانیم به ادله تمسک کنیم.

«ب: إنّ وجود هذا الشرط بالنسبة إلی الشخص الاعتباری و کذا ممثّله خصوصاً ما تداول فی الأعصار المتأخّرة عن عصر حضور المعصومین علیهم‌السلام غیر محرز إن لم نقل بإحراز عدمه بمقتضی الاستصحاب» می‌گوییم. که وجود این شرط که اهلیت شرعیه باشد برای خود آن شخص اعتباری که بانک باشد. یا برای مدیرعاملش یا برای مدیرعامل شرکت یا برای رئیس بانک یا برای این‌‌ها که ممثل بانک هستند، می‌گوییم آقا ما نه برای خودمان شخص اعتباری که بانک و صندوق و نمی‌دانم شرکت و کذا باشد احراز کردیم که این اهلیت شرعیه دارد، اول کلام است و نه برای ممثلینی که این کارها را برای بانک انجام می‌دهند یا برای شرکت انجام می‌دهند، این‌ها اهلیت دارند که برای او انجام بدهند یا نه؟ شک داریم خبر نداریم. خب پس بنابراین وقتی این‌طور شد پس نمی‌توانیم تمسک کنیم. حتی ممکن است پا را آن‌ورتر بگذاریم می‌گوییم نه‌تنها شک داریم بلکه دلیل بر عدم اهلیت داریم و آن استصحاب عدم اهلیت است. می‌گوییم آقا قبل از شرع اسلام که این‌ها هنوز شارع هنوز جعل حکم نکرده بود، جعل اهلیت که برای این‌ها نکرده بود، حالا شک داریم شاید بعد از این‌که اسلام آمد و قوانین شریعت جعل شد شارع برای این‌جور آدم‌ها یا برای این‌جور شخص‌های اعتباری، برای بانک، برای شرکت، آیا اهلیت جعل کرده یا نه؟ خب استصحاب عدم می‌کنیم، استصحاب عدم جعل اهلیت می‌کنیم. پس اگر بگوییم استصحاب در این موارد حجت است که خیلی امر مشکل‌تر می‌شود دیگر، استصحاب عدم اهلیت داریم ....

س: ....19:15

ج: نه عدم ازل هم لازم نیست از ازل بگوییم، می‌‌گوییم احکام که حادث است بالاخره قبل از اسلام نه ازل بگوییم آن‌و‌قت دیگر خلقی نبود، فلان، عالمی نبود لازم نیست برویم این‌قدر دور. همین نزدیک‌ها، می‌گوییم بالاخره این احکام شریعت چی هست دیگر حادث است، خب قبل از این‌که پیامبر عظیم‌الشأن صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث بشوند که جعل نشده بوده؛ خب بعدش نمی‌دانیم جعل شده یا نه؟ استصحاب عدم جعل می‌کنیم. حالا البته این‌جا یک مطلبی هست که مرحوم شیخنا الاستاد آقای حاج شیخ مرتضی حائری قدس‌سره داشتند ولی من اخیراً دیدم احتمالش در کلمات محقق خوئی هم آمده که کسی ممکن است بگوید احکام شریعت ازلی است و نه، بله خدای متعال از ازل نماز ظهر را بر امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم واجب فرموده از ازل، حدوث ذاتی دارد نه زمانی، این بنابر اصطلاحات معقول، حدوث ذاتی دارد یعنی مخلوق خدای متعال است اما یک زمانی نبوده که نباشد، حدوث ذاتی دارد نه زمانی ....

س: ....20:35

ج: پس این حکم بوده دیگر، شما یعنی اهلیت برای حضرت عالی از ازل خدای متعال جعل کرده درست؟

س: فعلیتش باید باشد.

ج: بله فعلیتش البته این است وقتی شما به دنیا آمدید و چیز شدید آن‌وقت فعلیت پیدا می‌کند، اصل جعل حکمش ولی آن‌وقت است.

س: ....

ج: نه.

س: ....21

ج: چرا، قضیه‌ حقیقیه باشد ولی منافات ندارد قضیه‌ی حقیقیه بودن با این‌که ازلی باشد ...

س: ....

ج: آهان، خیلی مهم است بیان این آقای حائری خیلی مهم است. چون آقای خوئی و قبل ایشان فاضل نراقی قدس‌سره می‌گویند استصحاب در شبهات حکمیه جاری نمی‌شود، چرا؟ برای این‌که استصحاب جعل با استصحاب عدم مجعول با هم تعارض می‌کنند درست؟ استصحاب عدم جعل با استصحاب بقاء مجعول گفتند با هم تعارض می‌کنند. این‌ها جواب می‌دهند می‌گویند آقا استصحاب عدم جعل نمی‌توانی بکنی، کی بوده که این جعلِ نبوده؟ کی بوده که نبوده؟ پس شما نسبت به عدم جعل مستصحب حالت سابقه نداری که نبوده، فلذاست خیلی مهم است این مسأله خودش،‌ گاهی ‌آدم یک مسأله‌ای را همین‌طور خیال می‌کند که حالا آن یک حرفی است، ولی نه آن‌ها بیخود این حرف‌ها را نزدند، آن‌ها محاسبه کردند دیدند بله این اشکال که استصحاب در شبهات حکمیه جاری نمی‌شود به‌خاطر این تعارض، می‌گویند نه آقا تعارضی ندارد چون آن یکی جاری نمی‌شود.

س: ....22:13

ج: چرا، مباشرتاً نیست ولی منشأ انتزاعش را جعل می‌کند که آن‌‌جا، مثل شیخ می‌فرماید دیگر می‌فرماید احکام وضعیه منتزعِ از احکام تکلیفیه است. آن‌وقت شارع برای این‌که آن انتزاعِ‌ بشود می‌آید آن کار را می‌کند تا آن زمینه برای آن درست بشود آن درست می‌شود.

خب پس می‌فرماید که «إنّ وجود هذا الشرط بالنسبة الی الشخص الاعتباری و کذا ممثّله خصوصاً» خصوصاً این شخص‌های اعتباری‌ای که نوپیدا است، حالا شخص‌های اعتباری که آن زمان بوده آن‌‌جا ممکن است از سیره‌ی متشرعه یا از سیره‌ی عقلائی و این‌که در مرئی و منظر شارع بوده ردع نفرموده، آن اهلیت‌ آن زمان‌ها را ما می‌توانیم اثبات بکنیم. مثلاً می‌گوییم آقا در زمان شارع متولی مسجد برای مسجد چیز می‌خرید می‌فروخت فلان، شارع هم حرفی نزد. این ؟؟؟23:17 کعبه آن‌موقع هم پرده می‌انداختند روی کعبه بعد این پرده را می‌فروختند مثلاً چه می‌کردند خب بوده دیگر. یا مساجد همین‌جور بوده کیع و کلیساها و بِیَع و این‌ها، آن‌ها هم توی مسیحی‌ها و یهودی‌ها این کارها را می‌کردند یعنی این یک امر متعارفی بوده بین الناس. حتی عرض کردم مسئول آتشکده‌ها و آتش‌پرست‌ها و ‌این‌ها هم برای آتشکده بله، پس بنابراین یک امری بود، این در مرئی و منظر شارع آن‌ها بوده شارع رد نکرده پذیرفته. بلکه می‌شود قرائن و شواهدی پیدا کرد که نه تنها ردع نکرده بلکه بالاتر از ردع عمل کرده طبق همان کاری که کردند. مثلاً امام صادق سلام الله علیه، این مسجدی که این متولی‌اش آمده فرشش را فروخته یک فرش دیگر خریده آورده توی مسجد انداخته می‌بینیم امام صادق می‌آید رویش نماز می‌خواند. خب این کار عملی دارد می‌کند دیگر، پس معلوم می‌شود این بیع و شراء درست بوده. آن‌هایی که معاصر با حضرات معصومین علیهم‌السلام بوده است این‌ها می‌شود، اما این‌هایی که متأخر است در زمان‌های متأخر بوده که دیگر معصوم بنحو آشکار در جامعه نبوده که ما بفهمیم یا بنحو آشکار نبوده که بتواند ردع بفرماید یا امضاء بفرماید مثل زمان ما که عصر غیبت حضرت بقیة الله ارواحنا فداه هست این‌جا اشکال واقعاً پیدا می‌شود دیگر ما شک داریم. می‌فرمایند که «خصوصاً ما تداول فی الاعصار المتأخره» از عرص حضور بارز معصومین و الا الان هم که الحمدلله حاضر هستند، حضور دارند ائمه.

س: با این بیان اصلاً خصوصاً نباید می‌گفتید، قطعاً آن اساس اعتباری که اهلیت آن‌ها ثابت است، این خصوصاً که می‌گویید انگار آن‌ها هم ثابت نیست این‌جا بیشتر واضح است که ثابت نیست.

ج: به خدمت شما همان‌جا هم چون بعضی‌ها دغدغه‌هایی دارند، می‌گویند آن‌ها هم بر ما ثابت نیست نمی‌دانیم، هیچ چیزی توی عالم نیست الا این‌که یک منکری یک مستشکلی حتی وجود خدای متعال.

«غیر محرزٍ إن لم نقل بإحراز عدمه» اگر نگوییم به احراز و قائل نشویم به احراز عدم آن اهلیت به مقتضای استصحاب که توضیح دادم. خب «و علیه فالتمسک بالعمومات و الاطلاقات الواردة فی المعاملات» این «یُعدّ من قبیل التمسک بالدلیل فی الشبهة المصداقیة لمخصّصه و مقیّده» مخصص آن دلیل و مقید آن دلیل «علی اقل تقدیر» نگوییم شبهه‌ی مصداقیه خودش است که در بیان اول و دوم می‌گفتیم اقل تقدیر این است بگوییم در شبهه‌ی مصداقیه‌ی مخصص‌اش است. خب ....

س: .....

ج: بله دوم هم همین‌جور، دوم هم همین‌جور ولی سوم نه، سوم دارد فرض می‌کند که می‌گوید ما مطمئن هستیم می‌دانیم شارع نیامده توی الفاظ تغییری ایجاد بکند، مگر یک الفاظ ویژه‌ای که حالا ممکن است مثل کلمه‌ی صوم، مثل کلمه‌ی حج، مثل کلمه‌ی صلاة، درست؟ اما دیگر توی بیع و تجارت و یکون و کائن و یصیر و صار و این حرف‌ها دیگر دست‌کاری نکرده این‌ها را، این مطمئن هستیم،‌ پس این به خدمت شما عرض شود آن جواب آن حرف اول است. دومی می‌گفت چی؟ می‌گفت بله دستکاری نکرده ولی ما به ارتکازات عقلائی به تناسب حکم موضوع می‌دانیم این بیع خاصی را آمده، چه بیعی؟ بیع صادره از اهل را دارد می‌گوید نه بیع دزد و غاصب و خاطئ و ساهی و امثال ذلک. این هم بیان دوم. این سومی می‌گوید آقا هیچ‌کدام از آن‌ها را من نمی‌گویم که شما آن‌جوری جواب به من بدهید، من می‌گویم آقا ما یک دلیل‌های منفصل داریم این دلیل‌های منفصل دارد تقیید می‌کند، دارد تخصیص می‌زند، حالا وقتی تقیید و تخصیص زد من هم قائل هستم در علم اصول که تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه‌ی مخصص‌اش باطل است، چرا؟ چون می‌گویم مآلش به آن است به آن دو بیانی که گفتیم. پس بنابراین این‌جاها شما آن دوتا راه را از دست ما هم بگیرید علی اقلّ تقدیر اگر آن‌ها باشد که آن‌ها خیلی مهم است چون آن‌ اتفاق است در آن، اگر آن را هم از دست ما گرفتید تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه مخصص می‌شود که در آن اختلاف است ولی ما قائل به عدم جواز هستیم به بطلان هستیم. آن دوتا اگر درست بشود بالاتفاق است، این بالاتفاق نیست فلذا این علی اقلّ تقدیر می‌شود.

س: حاج آقا ببخشید این ؟؟؟28:12 آمدند گفتند که در ؟؟؟ مالک باید باشد یا اهلیت ملکیت داشته باشد؟

ج: اهلیت خرید و فروش باید داشته باشد ....

س: ؟؟؟ خلاف ظاهر است دیگر ...

ج: چرا؟

س: ؟؟؟ اهلیت را دارد ...

ج: ندارد ...

س: اصلاً بحث ما این است ...

ج: اهلیت فعلیه یعنی چی؟ اهلیت ندارد، فضول چه اهلیتی دارد؟ دزد که می‌فروشد، غاصب که می‌فروشد اهلیت اصلاً ندارد. نه نه اهلیت اصلاً‌ ندارد منتها اگر بیع فضولی را قابل تصحیح دانستیم ....

س: فاسد می‌دانیم نهایتاً ...

ج: بله فاسد است آن‌موقع، یعنی نقل و انتقال جاصل نمی‌شود یعنی نقل و انتقالی حاصل نمی‌شود، باطله است این یعنی نقل و انتقالی حاصل نمی‌شود منتها این‌جوری هم نیست که کاری که او کرده کأن لم یکن باشد، فلذا به آن می‌گویند صحت تأهلیه. یعنی می‌شود صحیح بشود ...

س: ؟؟؟ شخصی‌اش که اتفاق می‌افتد ...

ج: نمی‌افتد ...

س: ....

ج: نه نمی‌افتد، آن‌ها هم می‌گوید دزد باطل است ...

س: ....

ج: یعنی آن اعتبار ملکیت کرده ولی این اعتبار ملکیت لا قیمة له، تا شارع اگر آمد اصیل؟؟؟ اجازه کرد آن‌‌موقع بله. آن‌موقع چرا درست می‌شود؟ حالا دو راه دارد، علی القاعده اگر بگویی درست می‌شود یک راه دارد، بگویی نه روایت خاص است تعبد شرع است یک راه دیگر دارد.

س: ....

ج: اهلیت ندارد حالا دیگر، اهلیت فعلیه ندارد ...

س: هر فرد طبیعی اهلیت را دارد چرا نباید داشته باشد؟

ج: اهلیت ندارد که مال مردم را بفروشد که ...

س: اهلیت نسبت به این ؟؟؟

ج: ببینید مثلاً الان آقای زید اهلیت دارد که زوجه‌ی عمرو را که الان زوجه‌ی عمرو است اهلیت دارد به این معنا که اگر او طلاقش داد این عده‌اش هم گذشت این بشود زوج او، اما اهلیت فعلیه که ندارد، یک اهلیت تقدیریه است، این‌ها یعنی تقدیری هم که شد یعنی الان وجود ندارد، اگر آن معلقٌ علیهِ حاصل شد این می‌شود.

خب این اشکال. می‌توانیم از این اشکال تخلص پیدا کنیم «جواب الاشکال، یمکن أن یقال: إن الاهلیة المستفادة من النصوص المشار الیها لیست إمراً زائداً علی الاهلیة العرفیة».

جواب: جواب این است که اهلیت را قبول داریم، از ادله‌ی منفصله‌ی اهلیت استفاده می‌شود انما الکلام در این است یک اهلیت جدای از اهلیتی که در اذهان عرف است دارد شارع اعتبار می‌کند تعبد می‌کند به او یا همان اهلیت عرفیه را دارد می‌گوید؟ اگر بگوییم یک اهلیت تأسیسیه‌ی جدای از اهلیت عرفیه هست، خودش دارد تعبد می‌کند، اگر این را بگوییم بله این اشکال وارد است. اما اگر گفتیم نه، آن‌چه که از این ادله و از ادله‌ی ابواب وکالت و ولایت و امثال ذلک استفاده می‌شود لیس الا الاهلیة العرفیة، چون توی عرف هم همین‌جور است چیز جدیدی نیست، توی عرف هم می‌‌گویند آقا یا خودت مالک باشد یا اگر خودت مالک نیستی وکیلت باید این کار، وکالت باید داده باشی به کسی یا نه یک کسی ولایت بر تو داشته باشد، صاحب اختیار تو باشد، مثل پدری که نسبت به فرزندان صغارش دارد یا این‌که ولایت به تو داده باشند مثل این‌که کسی یک مالی را وقف کرده یک زیدی را هم گفته تو متولی این وقف باش، خب یا اگر این‌ها نیست وصیت باشد، پدری می‌خواهد از دنیا برود وصیت می‌کند که بچه‌های من را شما سرپرستی کن یا نسبت به ثلثش وصیت می‌کند می‌گوید این مال من است شما را وصیّ قرار دادم که این اموال من را بفروشی، هبه کنی یا کذا کنی، خب این‌ها درست، این‌ها همانی است که توی عرف هم هست. شارع در این ابواب نیامده یک چیز خاص ویژه‌ای تعبد بیاورد. همین که عند العقلاء هست همین است، مفاد آن ادله مازاد بر این نیست. وقتی مازاد بر این نشد می‌گوییم عند العرف ممثّل شخص اعتباری هم کالوکیل است، کالولیّ است، کالقیم است، یعنی این هم اهلیت دارد. توی عرف عقلاء این هم اهلیت دارد. پس بنابراین می‌پذیریم که به‌واسطه‌ی ادله‌ی منفصله مقیّد می‌شود این اطلاقات یا این عمومات، اما در عین حال تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه مخصص نیست، مثل آن‌جایی که وکیل می‌آید می‌فروشد، مثل آن‌جایی که ولیّ می‌آید می‌فروشد، این‌جا هم می‌‌گویند آقا رئیس بانک فروخت، این‌جا هم می‌گویند آقا مدیرعامل فلان شرکت فروخت، این‌جا هم می‌گویند، و این مدیرعامل و فلان و این‌ها وزانش وزان همان وکیل و وصیّ و نمی‌دانم امثال ذلک است که البته ان‌شاءالله در آتیه که خواهد آمد این بحث‌ها که حقیقت مدیرعامل چی هست؟ وکیل است؟ ولیّ است؟ یک چیز سومی است؟ توی آن بحث‌‌های حقوقی دارد که این حقیقتش چی هست؟ علی‌ای‌حال علی اجماله هرچه باشد یک چیزی است که وزانش وزان این‌ها است. این هم جواب است و اما چون اذان شروع شده تطبیقش برای شنبه ان‌شاءالله، اگر شنبه تعطیل نباشد.

پایان